

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

## نهضت‌های ملی ایران

(۱۱۷)

## اطاعت بی‌چون و چرای فدائیان ازداعی

بدین ترتیب فدائیان فرقه اسماعیلیه فرمان داعی را بی‌چون و چرا اطاعت میکردند، و در انجام مأموریت‌های خطیر خود شجاعت و چالاکی خاصی نشان میدادند. این جوانان از عقاید فلسفی و تعلیماتی که خاص درجات عالی‌تر بود بی‌بهره بودند. این فدائیان گرچه در باره مسائل مذهبی خود هیچ نیاموخته و از تعلیمات باطنی آن بی‌خبر بودند لکن طریقه بکاربردن سلاح و پایداری در برابر خستگی و نیز شیوه تغییر ظاهر خویش را خوب میدانستند و در بسیاری از موارد به زبانهای مختلف حتی به زبانهای اروپائی آشنائی کامل داشتند. زیرا فدائیانی که مأمور قتل کنراد مرزبان مونت فرات گردیدند، زبان فرنگی و آئین و روش رهبانان مسیحی را خوب میشناختند و توانستند که مدت شش ماه در این لباس با صلیبیون بیامیزند و منتظر فرصت مناسب باشند، تا مأموریت خطرناک خود را به انجام رسانند. اما البته این فدائیان بندرت پس از اجراء اینگونه مأموریتها خود زنده میماندند خاصه همانطور که گفتیم اغلب ایشان دوست داشتند که کار خود را شجاعانه و به نحوی مؤثر انجام دهند. چنانکه امیر مسلمان (سنی) رادر روز جمعه در مسجد و شاهزاده و فرمانروای مسیحی را در روز یکشنبه در کلیسا و

از جانب شما انتم اما التماس میکنم که او را پیش خود خوانید، ایشان مستوفی  
 میان جماعت کارد زدند. برای فدائیان حسن صباح کشته شدن در راه اجرای  
 فرمان (شیخ) شرفی چنان بزرگ بود و سعادت و رستگاری آینده را چنان موقن  
 و مسلم میساخت (چنانکه در ورقهای پیش نیز نوشته شد) بنابراین روایات مختلف ما  
 در آن بسیاری از این فدائیان از زنده بازگشتن فرزندان خود اندوهگین و گریان



میشدند. فدائیان اسماعیلی گاهی نیز فقط با تهدید و تمذیر دشمنان به مقصود خود  
 نائل میشدند. فرماندهی که برای تسخیر یکی از قلعه های ایشان لشکر میکشید ،  
 روزی چون در خیمه خود از خواب برمیخاست میدید که در کنار بستر او خنجر  
 در زمین فرو کرده و بر قبضه آن نامه ای تهدید آمیز بسته اند و این امر غالباً فرمانده  
 را از ادامه لشکر کشی باز میداشت ، چنانکه بنا به روایات با ملکشاه (۲) و بعداً

(۱) تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس انگلیسی ترجمه فخر داعی کیلانی جلد دوم

صفحه ۵۸ .

(۲) در مقامات شیخ احمد جام (چاپ نگاه ترجمه و نشر کتاب به اهتمام دکتر حشمت

موید) این داستان بتفصیل بیشتر و با ذکر نام کسانی که در آن دخالت داشته اند آمده است  
 (صفحه ۵۹) بنابراین روایت، کارد را در زیر بالین سنجر نهاده بودند.



با صلاح‌الدین ایوبی چنین کردند و نیز مردی در کسوت طلاب علوم در محضر یکی از فقیهان با سعی بلیغ تحصیل علم می‌یکرده و در استماع محاضرات استاد چنان شوق و رغبتی ابراز می‌داشت که مورد توجه و التفات خاص وی واقع شده بود، روزی این فدائی طلاب نما در موقعی مناسب با یک کیسه زر و یک خنجر نیز پیش استاد فقیه رفت و به او گفت که یا این زر را بگیر و از ذم‌الموتیان زبان ببند و یا آماده زخم‌کارد باش استاد فقیه خردمندانه کیسه زر را پذیرفت و از آن پس هر گاه که به سبب ترك ذم و قدح ملاحظه مورد اعتراض واقع میشد بایبانی طنزآمیز می‌گفت که: (با دلایل قانع شده‌ام که زبان گشودنم به آن‌گونه سخنان ناروا، خطا و دور از صواب بوده است) (۱) مؤلف تجارب السلف مینویسد:

(حسن صباح چند تن از فدائیان خود را در پیش سلطان ملک‌شاه فرستاد و آنان در نزد او خویشان را بکشند و سلطان به غایت بقرسید و کار ایشان ترقی کرد و آوازه به همه اقطار عالم برفت و خوف و هراس از ایشان بر خلق مستولی گشت و در کشتن مردم طریق‌های پوشیده اختراع کردند. گویند باطنیان از اتابک سعد شیرازی برنجیدند، به او نوشتند که کشتن تو پیش ما آسان‌تر از آن که شربت خوردن و اگر بنا بر زنداری از رکاب‌دار خود بپرسی تا با تو بگویند و اکس به رکاب دار فرستادند که حال خویش با اتابک بگویی و رکاب‌دار از کودکی با خدمت اتابک می‌کرد، پرورده او بود. و اتابک بر او اعتقاد تمام داشت از او حال پرسید گفت: راست می‌گویند و من از آن ایشانم و اگر در باب اتابک حکمی فرمایند، نتوانم که بجای نیآورم، اتابک سعد را نزدیک بود زهره آب شود. به اطمینان نامه نوشت و عذرها خواست و اموال و هدایا و طرف بسیار فرستاد و گفت نفس من از این رکاب‌دار بسیار متنفر شده است، چنانکه در جبهت آدمی باشد، با آن که

(۱) این داستان مربوط به امام فخر رازی است و در جامع‌التواریخ رشیدی آمده است

(چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب صفحه ۱۷۳-۷۰)

از جانب شما ایتمم اما التماس میکنم که او را پیش خود خوانید، ایشان ملتوسن  
 او را قبول کردند و گفتند او را پیش ما بفرست ، اما بحقیقت بدان که من را  
 نزدیک تو دیگر کسان هستند، مقرب تر از رکابدار و با تو گستاخ تر از او. مفارقت  
 او ترا چه سود دارد. اتابک رکابدار را دلداری کرد و صلتی نیکو فرمود و پیش  
 ایشان فرستاد (۱) *نابغه اعلم للملک ان هانتها بهاءه ان راجع (ملک و الملک)*  
 و نادرستی این **سقوط نظام الملک طوسی از رویکه قدرت**

نفوذ و اقتدار نظام الملک وزیر مقتدر ملکشاه سلجوقی به پایه ای رسیده بود  
 که غیر قابل انحطاط بنظر میآمد، و قتیکه سنین عمرش بالا رفت کتاب سیاست  
 نامه را تألیف کرد و به همین جهت مورد تحسین اربابش ملکشاه واقع شد و برای  
 تألیف آن بر او آفرین خوانند (۲) ولی به این همه یکدفعه از مرتبه و مقام بلندی که  
 داشت افتاد. بطوریکه نوشته اند به قرآن معلوم شکایتی علیه یکی از نوادگان  
 نظام الملک که حکومت مزوداشت شده بود، سلطان از روی خشم پیغامی برای  
 نظام الملک فرستاد و به طعنه گفت: (آیا تو در ملک من وزیر یباشریک؟ خوششان  
 تونه تنها بز عالی ترین مناصب دولتی دست یافتند، بلکه غرور و خودپسندیشان  
 نیز از حد تحمل گذشته است) وزیر پیر از سخنان ملامت آمیز و ناسپاسانه کسی که  
 آنهمه نیکی بدو کرده، سخت خشمگین و آزرده خاطر گشت و در پاسخ پیغام  
 فرستاد که: (آن کس که تو را تاج شاهی داد بر سر من نیز دستار وزارت نهاد،

(۱) تجارب السلف تألیف هند و شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی به تصحیح  
 مرحوم اقبال آشتیانی صفحه ۲۸۹-۲۸۸.

(۲) در این کتاب همانطور که در ورقهای پیش نوشته شد، متأسفانه غرض و رزیهای  
 بسیار آشکاری درباره شعوبیه و همچنین فرقه های مختلف باطنیان و شیعیان که از وطن  
 پرستان ایرانی بوده اند بکار رفته، و تردید نیست که به همین علت تألیف آن مورد توجه و  
 تحسین ملکشاه سلجوقی متعصب در مذهب تسنن و علاقمند به خلافت عباسیان واقع شده  
 است. (۱) رجوع شود به تعلیقات مرحوم سعید نفیسی در کتاب (۱)



تاج تو و دستار من با هم توأم اند، و بهم پیوسته (۱) نظام الملك علاوه بر این سخنان دیگری نیز گفت که شاید اگر خاطرش آرام تر بود هر گز نمی گفت و خبر چینان همه سخنان نظام الملك را شاید با شاخ و برگ و مبالغه بیشتر به گوش شاه رسانیدند، ار آن پس نظام الملك از مقام وزارت عزل شد (البته محکوم به قتل یا حبس و زندانی نشد) و بجای او ابوالغنائم تاج الملك که از مقربان خاص ترکان خاتون همسر محبوبه ملکشاه بود بدان منصب رسید.

### روایت سه یارد بستانی

در یکی از حکایت های قدیم مسطور است که نظام الملك و عمر خیام و حسن صباح در مدرسه نیشابور با هم تحصیل میکردند و این سه محصل جوان با هم عهد مودت دائمی بستند که هر کدام توانا شدند آن دو همقدم یکدیگر را در رسیدن به مال و جاه یاری و کمک کنند. نظام الملك وقتی که به وزارت رسید به عهد خود وفا نمود، ابتدا حکومت نیشابور را به عمر خیام پیشنهاد کرد، ولی عمر خیام نپذیرفت و تقاضای مدد معاش و مستمری نمود، درخواست وی مورد قبول و موافقت نظام الملك واقع شد و دستور برقراری آن صادر گردید. به حسن صباح نیز پیشنهاد میشود که تولیت ری یا اصفهان را اختیار کند، حسن اینکار را نمی پذیرد، زیرا تنها غرض وی این بود که در دربار سلطان مقامی بلند بدست آورد. حسن صباح پس از احراز مقام مناسبی در دربار سلطنت ملکشاه، سعی میکند نظام الملك را از مقام وزارت به زیر آورد و خود بر جای او نشیند، اما سعی او بی ثمر ماند و سرانجام از خراسان به اصفهان می گریزد و کینه نظام الملك را در دل گرفته و با او شدیداً به مخالفت می پردازد، بعد از این واقعه حسن صباح از اصفهان راه دربار المستنصر خلیفه فاطمی مصر را در پیش می گیرد، در قاهره

(۱) راحة الصدور صفحه ۱۳۳.

به نزاریان می پیوندد و پس از چندی به ترتیبی که در ورقه‌های گذشته در این تألیف بیان شد به ایران مراجعت میکند و دعوت جدید را بنام نزار منتشر و تشکیل دولت مستقل اسماعیلی در ایران را پایه ریزی می کند. این حکایت به درجه‌ای شهرت یافته که نمی توان آنرا از نظر انداخت، لیکن تفاوت و اختلافی که در دوره سنی آنها وجود دارد، از لحاظ تاریخی خالی از اشکال نیست و این خود عدم صحت و نادرستی این حکایت را مدلل می دارد.

مأخذ عمده‌ای که این حکایت را ذکر کرده و مورد استناد واقع شده کتاب وصایای خواجه نظام‌الملک است که آن نیز مجعول و نامعتبر شناخته شده است، و دیگری یکی از آثار اسماعیلی است بنام سرگذشت سیدنا (حسن صباح) که رشیدالدین فضل‌الله همدانی آنرا مأخذ قرار داده است، بهر حال بیشتر محققان نقاد صحت این داستان را مردود دانسته‌اند، زیرا اساسش بر آن است که دو تن از مردان نامی این عصر یعنی حکیم عمر خیام و حسن صباح که هر دو در میان سالهای ۵۱۷ و ۵۱۸ هجری وفات یافته و معلوم نیست که چند سال داشته‌اند با نظام‌الملک که در سال ۴۰۸ یا ۴۱۰ زاده شده است (۱) در دوران کودکی همدرس بوده‌اند. اولاً احتمال آنکه این دو شخص بیش از صد سال عمر کرده باشند بسیار ضعیف است ثانیاً به فرض آنکه هر دو عمری چنین دراز یافته باشند، باز از نظام‌الملک که در اوایل عمر تحصیلات خود را به پایان آورد و به زندگی اجتماعی قدم نهاد بسیار کوچکتر بوده‌اند، پرفسور ادوارد براون مینویسد (هوتسما در مقدمه‌ای که بر تاریخ سلاجقه بنداری نوشته است با این تصور مخالفت کرده و این نظر دقیق و هوشیارانه را ابراز می دارد که شاعر و منجم (حکیم عمر خیام) معروف و رئیس فرقه اسماعیلیه ایران (حسن صباح) با نظام‌الملک همدرس

(۱) رجوع شود به تعلیقات مرحوم سعید نفیسی بر لباب‌الالباب.



نبوده‌اند، بلکه این رابطه‌ای بوده است که در حقیقت بین آن دو مرد و انوشیروان بن خالد وزیر محمود بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی (که حکومت او از ۵۱۱ تا ۵۲۶ هجری دوام داشته است) وجود داشته، زیرا این وزیر در کتاب تاریخ خود که اساس تاریخ بنداری است، هنگام بحث درباره ظهور حشاشین یا ملاحده به وضوح تمام می‌گوید: که در جوانی بعضی از روسای این فرقه را می‌شناخته و با بعضی از ایشان هم درس بوده است و مخصوصاً یکی از افراد آن جمع را چنین وصف می‌کند: مردی بود از اهل ری که به اطراف و اکناف جهانی سفر می‌کرد و پیشه دبیری داشت، این شخص اخیر را جز خود حسن صباح کس دیگری نمی‌توان دانست، اگر این حدس هوشیارانه درست باشد نمودار دیگری است از امری که قبلاً چند بار بدان اشاره کردیم، یعنی باز عملی مهم و برجسته به شخصی مشهور نسبت داده شده است، بهر حال در این صورت سنوات مذکور بهتر با هم توافق می‌یابند. (۱)

### علت اصلی سقوط نظام الملك

سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی در شرح احوال نظام‌الملک می‌نویسد: (۲)  
خواجه نظام‌الملک، ملک‌شاه را ترغیب مینمود بر آنکه پسر مهتر سلطان بر کیارق را ولیعهد کند، و ترکان خاتون حرم بزرگ سلطان بدین سبب با خواجه بد بود و قبح سیرت احوال او و فرزندان او در پیش سلطان می‌گفت، و سلطان را بر او متغیر گردانید. تا سلطان بدو پیغام فرستاد که تو مگر با من شریکی که مملکت و ولایت مرا به فرزندان خود میدهی اگر ترک شیوه نکنی دستار از سرت برگیرم،

(۱) تاریخ ادبیات ایران تألیف پرنسور ادوارد براون جلد دوم ترجمه فتح‌الله مجتبائی صفحه ۲۸۲.

(۲) آثار الوزراء به تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث) چاپ دانشگاه تهران صفحه ۲۰۹.

خواجه جواب فرستاد که دستار من و تاج نودرهم بسته‌اند (۱) ترکان خاتون ابن سخن را رنگ و بوی داده، به بدترین صورتی به عرض رسانید، سلطان برنجید و او را معزول گردانید و جایش به تاج‌الملک ابوالغنائم نائب ترکان خاتون داد و مرتبه شرف‌الملک ابوسعید کاتب را به مجدالملک ابوالفضل قمی، چنانکه ابو طاهر خاتونی از شاعران دورهٔ سلجوقی دربارهٔ بخل و خست و طبع مجدالملک ابوالفضل قمی چنین گفته است:

چو بگاورس گرسنه قمری

می‌بنازد به بخل مجدالملک

قم رفیقا و بر همه قم ری

گر همه قمیان چنین باشند

(بقیه در شمارهٔ آینده)

(۱) در تجارب السلف بجای دستار دوات آمده است و این گفته بنظر بهتر می‌آید که نظام‌الملک در جواب ملک‌شاه گفته است: دولت آن تاج بر این دوات بسته است هر گاه این دوات برداری آن تاج بردارند (این گفته اشاره به تدبیر و تحریر است) صفحه ۲۸۰.

ز مال بما تعلق ندارد ولی آنرا به ثانیه‌ها تقسیم میکنیم زمین و ثروتش از آن ما نیست اما آنرا برای خود قباله میکنیم ما از آن خود نیستیم اما خود را مالک دودنیا میدانیم موجودی حقیر و ناتوانیم ولی خود را قادر بی‌همتا میشناسیم.

(اورا صدا بزیم)